

المعالم

فى آداب المتعلم والعالم

تأليف:

شيخ محمد على خالدى

(سلطان العلماء)

کفیه

www.aqeedeh.net

این کتاب از کتابخانه عقیده دریافت شده است

www.aqeedeh.com



﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾
«پس به آن بندگانم مرده به، کسانی که سخنان را می شنوند، آنگاه از بهترینش پیروی می کنند.»

کتابخانه عقیده

بزرگترین کتابخانه الکترونیکی فارسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مُقَدِّمَةٌ وَبِشْكَفَاتٍ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا يُؤَافِي نِعْمَهُ وَيُكَافِي مُزِيدَهُ، وَالصَّلَاةُ
وَالسَّلَامُ عَلَى دَاعِي الْبَشَرِيَّةِ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ وَ مُوَصِّلِ مَنْ اتَّبَعَهُ إِلَى
الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ، لَهُ لِيَوَاءِ الْحَمْدِ وَ فَضْلُ الْقَضَاءِ يَوْمَ الدِّينِ يَحْمَدُهُ فِيهِ
الْأَوْلُونَ وَالْآخِرُونَ، شَفِيعُ الْمُذْنِبِينَ وَالْمُبْعُوثُ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ حَسْبِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ وَ مَنْ اتَّبَعَ هُدَاهُ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ،

«کتاب المعالم فی آداب المتعلم و العالم» کتابی است که اصل
آن را فاضل دانشمند علی قره داغی از کتابهای بسیاری جمع آوری
نموده و در مقدمه کتاب ائیه‌ها الولد امام غزالی قرار داده است،
موقعی که کتاب واصله المدد در شرح کتاب ائیه‌ها الولد را نوشتیم، آداب
متعلم و عالم نوشته فاضل قره داغی را از ائیه‌ها الولد جدا نموده تا کتاب
به حجمی باشد که مطالعه‌اش آسان شود آنگاه دیدیم که آگاهی از آن
کتاب نیز برای دانشجویان و دانش آموزان فارسی زبان ضرورت دارد،
و می توانستیم که خودم آن مباحث را جمع آوری نمایم، اما دیدیم که
فاضل دانشمند علی قره داغی آن کار را انجام داده‌اند، و لزومی ندارد

آن زحمت را تکرار نمایم، نظر به اینکه «الْعِلْمُ رَحِمٌ بَيْنَ أَهْلِهِ» و دانشمندان از تعاون در طریق علم و نشر آن خوشنود می‌شوند، کتاب ایشان را گاه با ترجمه تحت اللفظی و گاه با اختصار و تلخیص و گاه با بسط و شرح به فارسی برگرداندم، به این امید که ثواب این کار اول به ایشان و بعد به بنده برسد و نوشته‌ی داعی ادامه و اتمامی برای آن باشد، از پروردگار متعال خواهانم که مرا و ایشان را و جمله اهل علم را توفیق طاعتشان و خدمت به خلق عطا فرماید، همچنین امیدوارم مقبول درگاه حق تعالی، و مطبوع طبع خوانندگان گرامی باشد.

محمد علی خالدی

دبی، امارات متّحده عربی

شنبه سوم صفر

سال ۱۴۱۶ مطابق با ۹۵/۷/۲.

بخش اول

آداب متعلم

آداب متعلم ده قسم است:

ادب اول: طهارت ظاهر و باطن

طهارت ظاهر: به محافظت بر وضوء و پاکی بدن و لباس در حد توانایی او، گفته می‌شود.

طهارت باطن: به این‌که قصدش از آموختن علم کسب رضای خداوند باشد، و خود را از هر صفت نکوهیده‌ای مثل حقد و حسد و غیبت و خیرچینی و بداندیشی و دروغ و امثال اینها پاک سازد، برای اینکه علم عبادات دل است و نماز سرّ نهانی و نزدیک ساختنی دل به درگاه خداست و چنانکه نماز صحیح نمی‌باشد، مگر با پاک ساختن ظاهر از هر نجاست و پلیدی، همچنان هم عبادت باطن صحیح نمی‌باشد مگر با تطهیر باطن از صفات نکوهیده.

بنابراین طهارت در از بین بردن صفات پلید و اخلاق ناپاک امکان‌پذیر است.

و اساس دین مبین اسلام، بر پایه‌ی طهارت و پاکی بنا نهاده شده است و طهارت کامل نمی‌شود، مگر به طهارت ظاهر و باطن،

نبینی که خدای متعال فرمود: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ (توبه / ۲۸)

«براستیکه مشرکان نجس و ناپاک می‌باشند» یعنی باطن آنها به سبب شرک و کفر آلوده و پلید گشته است، اگر چه ظاهری آراسته داشته باشند و یا لباسی فاخر بپوشند و از عطرها و خوشبو استفاده نمایند، اما دلشان با کفر و پلیدی آلوده است. و وقتی که ملائکه در خانه‌ای که در آن سگ باشد داخل نمی‌شوند - چنانکه در حدیث صحیح است - چگونه در دلی منزل می‌گیرند که پراز پلیدی و ناپاکی است و غضب و کینه و شهوتِ ناروا و حسد و خودپسندی و تکبر و مانند اینها آن را فرا گرفته باشد، این صفتها، صفت سگان می‌باشد، دلی که پراز گناه شد، آنقدر تاریک می‌شود که نه جایی برای نور علم در آن می‌ماند و نه جایی برای نزولِ ملائکه که نور علم را به دل می‌رسانند.

چنانکه امام شافعی رضی الله تعالی عنه فرمود: «شکایت بدی حافظه به وکیع گفتم، او مرا به ترک گناه دعوت نمود و به من گفت: علم نور است و نور وارد قلب گنهکار نمی‌شود.» بنابراین اصلاح قلب و طهارت آن برای کسی که بخواهد علم او مفید باشد، ضروری است و در حدیث صحیح متفق علیه وارد شده که: «در بدن پارچه گوشتی است که اگر اصلاح شود همه بدن اصلاح شود و اگر فاسد شد همه بدن فاسد می‌شود و آن دل است.»

و دلی با ثمر و خیر رسان می‌شود که از همه ناپاکی‌ها پاک شده

و شایستگی ورود نور را داشته باشد.

ادب دوم:

فارغ ساختن دل برای علم و قطع آن از آنچه انسان را از فراگرفتن علم باز می‌دارد.

برای این که طالب علم به مقصد خود از علم و دانش نمی‌رسد، مگر به فارغ ساختن دل برای علم، و دست برداشتن از آنچه ایشان را از فراگرفتن علم باز می‌دارد.

و تحمّل دوری از بستگان و وطن؛ برای این که روابط زندگی میان بستگان طالب علم را به خود مشغول می‌دارد، و خدای متعال فرمود: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾ (احزاب / ۴)

«خداوند در درون هیچ فردی دو قلب قرار نداده است»

خلاصه اگر طالب و جویای علم است، باید دل خود را از هر چیز دیگر فارغ کند، تا علم در آن جای گیرد.

امام ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه فرمود: در راه علم کمک جسته میشود به گرفتن اندک از مایحتاج خود.

خطیب بغدادی رحمته الله فرموده است: مستحب است که طالب علم عزب یعنی مجرد باشد؛ برای اینکه وقتی که متأهل شد، دیگر باید در فکر نفقه زن و فرزند باشد و نمی‌تواند خود را برای علم فارغ

کند.

و سفیان ثوری و ابراهیم ادهم رحمهما الله تعالی فرمودند: کسی که ازدواج کرد، زن دارای او را مشغول می‌سازد. نَوَوِي رحمه الله تعالی فرمود: کسی که حاجت به نکاح ندارد و یا از مصرف نکاح عاجز است، برای او زن نگرفتن بهتر است و گفته شده: **أَلْعِلْمُ إِنْ أَعْطِيَتْهُ كَلِّكَ جُزْءٌ**، اگر همه وجودت در اختیار علم می‌نهی، علم جزئی از خود به تو می‌دهد. دلی که دچار فکر شد مانند جدول آبی است که به هر جهت می‌رود قسمتی به زمین می‌رسد، قسمتی هوا از آن می‌گیرد، و قسمتی با گرمی آفتاب بخار می‌شود و به زراعت نمی‌رسد که ثمری ببار آورد.

ادب سوّم

ادب طالب علم با شیخ و استادش است

علم بدست نمی‌آید. مگر به تواضع و فروتنی، طالب علم ناگزیر باید متواضع باشد مخصوصاً با استاد خود رعایت ادب بنماید. نظرش به استاد نظر احترام باشد. نصیحت استاد را بپذیرد. مثل اینکه بیمار نصیحت طیبِ دانا و غمخوار را می‌پذیرد. و تا آنجا که می‌تواند در خدمت استاد باشد.

زید بن ثابت رضی الله عنه نماز بر جنازه‌ای خواند، وقتی که قاطر او

را نزدیک آورند تا سوار شود، عبدالله بن عباس رضی الله عنهما رکاب آن استر را گرفت، زید گفت: ای پسر عموی پیغمبر خدا، رکاب استر را رها کن، ابن عباس گفت این چنین ما با علماء و بزرگان مان رفتار می‌کنیم، و هیچ وقت طلب علم و تکبر با هم جمع نمی‌شوند.

خدای متعال فرمود: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ (سوره ق، آیه ۳۷) «در آنچه یاد شد یادآوری است برای کسی که دلی قابل فهم علم داشته باشد، و داشتن دل قابل علم و فهم کفایت نمی‌کند، تا اینکه خوب گوش کند، و دل او کاملاً حاضر باشد تا آنچه از استاد می‌شنود، بدرستی فهم کند و بپذیرد، و منت و احسان استاد را قبول داشته باشد، و اگر وقتی در راه علم رأی خودش برکاری باشد و نصیحت استاد برخلاف آن باشد، بر نصیحت استاد رفتار کند و رأی خود را کنار بگذارد.

امام شافعی رحمته الله فرمود: صبر کن بر درشتخوئی معلم، برای اینکه ماندن علم از تحمل درشتخوئی او است، و کسی که نتوانست تلخی دانش آموزی را لحظه‌ای تحمل نماید، و کسی که در جوانی دانش آموزی از دست داد، چهار تکبیر بر او بگویی برای اینکه مرده است.

سیدنا صلی الله علیه و آله فرمود: از حق عالم بر تو، یکی این است که وقتی که سلام بر عموم می‌نمائی، او را بسلام خاص اختصاص دهی، و آنکه

در برابر او بنشین، و بدست خود بسوی او اشاره ننمائی، و اگر فرمانی داد تو پیش از دیگران آنرا انجام دهی، و سیر از صحبت او نشوی.

غزالی رضی الله عنه فرمود: و تنها نزد عالم معروف درس خواندن، و نزد عالم غیر معروف درس نخواندن، منتهای حماقت است، برای اینکه کسی که از شیر درنده می‌گریزد، برای او فرق نمی‌کند، که کسی که راه نجات را به او نشان می‌دهد مشهور باشد یا گمنام، و در فرموده خاتم النبیین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین «الْكَلِمَةُ الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَحَيْثُ وَجَدَهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا» (رواه الترمذی و ابن ماجه).

«کلمه حکمت در حُکْم گمشده‌ی مؤمن که به دنبال آن می‌گردد و هر جا آن را بیابد او شایسته‌تر است به آن.»

سیدنا حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما فرمود به پسرش: «ای پسر عزیزم هرگاه همنشینی با دانشمندان نمودی بکوش تا بر شنیدن از علما حریص‌تر باشی تا سخن گفتن نزد ایشان، و بیاموز بخوبی شنیدن از علماء چنانکه می‌آموزی بخوبی سخن گفتن، و در سخن کسی قبل از اینکه سخن خود را به پایان برساند سخن به میان نیاور.»

شاعر گفت:

سُخَنَ را سَرُّ است ای خداوند و بِنُ

میاور سُخَنُ در میان سخن

و از داستان موسی و خضر استنباط می‌شود که دانش‌آموزی

نیازی به صبر، سکوت و تسلیم دارد.

و از ادب با استاد است که تلمیذ مماراة و مجادله با استاد خود

نماید.

میمون بن مهران رحمه الله تعالی گفت: «مجادله با استادت

نکن برای اینکه اگر با استادت مجادله نمودی او علم خود را از تو ننگه

می‌دارد - تو محروم می‌شوی - و به او زبانی نمی‌رسانی.»

احمد بن عمر بن ضحاک رضی الله عنه گفت: «دوست نمی‌دارم که در

مجلس من، اهل بدعت یا طعن زننده یا لعن کننده یا زشتگو یا بد زبان

یا منحرف باشد.»

و از ادب شاگرد موقع درس خواندن اینست که مشغول بغیره

درس نشود، و بازی بدستهای خود نکند. به این سو و آنسو نگاه نکند

و از مزاح و مسخره و خنده‌ی زیاد بپرهیزد.

امام شافعی رضی الله عنه فرمود: موقعی که در جلوی امام

مالک نشسته بودم، کتاب را طوری ورق می‌زدم که امام مالک صدای

آن را نشنود.

أدب چهارم

برگزیدن استادی که در علم و تقوا کامل و نمونه باشد.

دانشجو باید علم خود را از کسی فرا گیرد، که شایستگی او بحد کمال باشد، و دینداری اش آشکار باشد، و آشنایی اش با علم شهرت داشته باشد، و پاکدامنی و عزّت نفس او مشهور باشد، و کفایت نمیکند که فقط علم بسیاری داشته باشد، بلکه ناگزیر است که در علم خود وارد باشد، و دینداری، و حُسن خُلُق و فهم و اطلاع واسع در او جمع باشند.

ابن سیرین و امام مالک و گروه بسیاری از دانشمندان گذشته پیشینیان گفته‌اند:

«حقیقت واقع این است که علم برای دینداری است، بنابراین بنگرید که علم را از چه کسی می‌آموزید.» و گفته‌اند: «علم را از کسی نیاموز که علم خود را از کتابها گرفته، و استادی دانشمند نداشته است، برای اینکه کسی که علم خود را از کتاب می‌گیرد، غلط و تحریف او بسیار می‌شود.» (شخصی کتابی را مطالعه کرد، دید نوشته است گورخر حلال است، مسکین با جا افتادن یک طُرّه از گاف به جای گورخر چنین فهمیده بود که خر وقتی که کور شد گوشتش حلال می‌شود.) دیگری در آداب رفتن به مسجد جامع دیده بود: **يَذْهَبُ إِلَى**

الجامع بسکینه و فآر: کتاب غلط نوشته، بجای (بسکینه و وقار) به سنگینی و آرامش برود، ندود و موقع رفتن به این سو و آنسو ننگرد. او از عبارت غلط دانسته بود، که موقع رفتن به مسجد جامع کارد و موش به همراه ببرد.)

شخصی به مجلس یکی از بزرگان آمده بود دیده بود، شخصی زیر دست شاه نشسته و کتابی در دست دارد، بیچاره گمان کرده بود که هر کس کتابی بدست گرفت می تواند زیر دست شاه بنشیند کتاب تصریف زنجانی بدست آورد و آن را: نصریف ریحانی خواند، کتاب را گرفته و آمد به مجلس آمد در و خواست به صدر مجلس برود، نام او پرسیدند، گفت: نصریف ریحانی، او را بخواری از مجلس بیرون کردند. خیلی اوقات نقطه ای زیر کلمه می افتد مجرم را محرم می خواند، نونی از کلمه ای می افتد: نماز فرض عین با خواندن بعضی، از گردن بعضی دیگر ساقط می شود، نون «نمی شود» افتاده و عبارت غلط بیرون آمده. و آن کسی که نزد استاد ننشسته تا علم فرا گیرد، دچار غلط می شود، از قدیم گفته اند: «مَنْ كَانَ شَيْخُهُ كِتَابَهُ فَعَلَطَهُ أَكْثَرَ مِنْ صَوَابِهِ»: «کسی که استادش کتابش باشد نادرستی عبارتش بیش از درستی آن است» «مَنْ لَا شَيْخَ لَهُ فَشَيْخُهُ الشَّيْطَانُ» «کسی که استاد نداشته که فراگرفتن علم بر دست استاد باشد، استاد او ابلیس خواهد بود.»

أدب پنجم

ادب دانش‌آموز در استفاده و تحصیل علم است.

امام شافعی رضی الله عنه در این باره فرمود:

اِخِي لَنْ تَنَالَ الْعِلْمَ الْاِبْسِثَّةَ سَأُتِيكَ عَنْ تَفْصِيلِهَا بِبَيَانٍ
ذَكَاءٌ وَ اجْتِهَادٌ وَ يُلْغَةُ وَ صُحْبَةُ اُسْتَاذٍ وَ طُولُ زَمَانٍ

«برادر عزیزم علم را بدست نمی‌آوری مگر وقتی که شش خصلت را

برای خود جمع نمایی، مَنْ آن شش خصلت را به تفصیل برایت بیان و روشن

می‌نمایم:

تیزهوشی، حرص بر آموختن، کوشش و اجتهاد، توشه و خوراکی

همراهی استاد و زمان طولانی،

و طالب علم باید این مطالب را رعایت نماید،

۱- نوشتن هر فایده و مطلبی که مفید باشد، بنابراین دانش‌آموز

باید همیشه دفتر و قلم با او همراه باشد، تا هر مسأله سودمند که از

استاد می‌شنود بنویسد، و هر مسأله‌ای که خود استنباط می‌کند

یادداشت نماید، که گفته‌اند: «الْعِلْمُ صَيْدٌ وَ الْكِتَابَةُ قَيْدُهُ» «علم شکار

است و نوشتن پای‌بند آن است.»

ب) داشتن رفیق یعنی همکلاسی که صالح و کوشا باشد؛ برای

اینکه گفته‌اند:

لا تَصْحَبِ الْكَسْلَانَ فِي حَالَتِهِ كَمِ صَالِحٍ بِفَسَادٍ آخَرَ يَفْسُدُ
عَدُوِّي الْبَلِيدِ إِلَى الْجَلِيدِ سَرِيْعَةً كَالْجَمْرِ يُوضَعُ فِي الرَّمَادِ فَيُخْمَدُ

یعنی: «باکسی که سُست است و کوشا نیست، همراه مشو. چه بسیار شخص شایسته که از همراهی با فاسد تباہ شده. واگیری آدم کَوَدَن و سست عنصر به شخص کوشا و مجتهد به سرعت انجام می‌شود. درست مثل اخگر آتش که تادر خاکستر نهاده می‌شود، خاموش می‌شود.»

ج) فراغت کامل

امام شافعی رضی الله عنه فرمود:

و لا يَنْتَالُ الْعِلْمَ الْإِفْتَى خَالٍ مِنَ الْأَفْكَارِ وَالشُّغْلِ
لَوْ أَنَّ لِقْمَانَ الْحَكِيمِ الَّذِي سَارَتْ بِهِ الرُّكْبَانُ بِالْفَضْلِ
بُيْلَى بِفَقْرٍ وَ عِيَالٍ لَمَا فَرَّقَ بَيْنَ التَّيْنِ وَالْبَقْلِ

«بدست نمی‌آورد علم را مگر جوانی که دل او خالی از فکرهای پریشان و کارهای مشغول کننده باشد، لقمان حکیم که آوازه فضل او به همه جا رسیده اگر دچار تنگدستی وزن و فرزند می‌شد فرق میان کاه و سبزه نمی‌دانست.»
به قول سعدی رحمة الله تعالى: آن کسی که دچار زن و فرزند و تنگدستی است می‌گوید:

ای گرفتار پای بند عیال دگر آسودگی مبیند خیال
شب چو عقد نماز می‌بندم چه خُورَدُ بامداد فرزندم
د) کنار گذاشتن غم و اندوه،

از بیماریهای کشنده است که تیزهوشی و هوشیاری انسان را نابود می‌سازد و غم و اندوه و هر فکری که غم و اندوه ببار می‌آورد. امام شافعی رحمته الله فرمود:

سَهَرَتْ أَعْيُنٌ وَ نَامَتْ عَيْنٌ فِي أُمُورٍ تَكُونُ أَوْ لَا تَكُونُ
فَادْرَأِ الْهَمَّ مَا اسْتَطَعْتَ فَحَمَلْنَاكَ الْهُمُومَ جُنُونُ
إِنَّ رَبًّا كَفَاكَ مَا كَانَ بِالْأَمْسِ سَيَكْفِيكَ فِي غَدٍ مَا يَكُونُ

«چشمهائی به شب بیدار ماند و چشمهائی بخواب رفت. درباره کارهای که ممکن است پیش بیاید یا نیاید. بنابراین تا آنجا که می‌توانی هم و اندوه را از خود دور کن؛ برای اینکه حمل کردن اندوه و غم دیوانگی است. آن خدای یکتائی که به توانائی و قدرتش کارهای دیروزت را انجام رسانید. کارهای فردایت هم به انجام می‌رساند.»

این ابیات را باید به آب‌زر نوشتن برای اینکه خدای جل و علا کارها را رو براه می‌فرماید، و بنابر آن غم و اندوه ما بیهوده است. وظیفه ما است که کوشش خود را بکار بریم وقتی که کوشش خود را بکار بردیم اگر میسر نشد، صلاح ما میسر نشدن آن است، آنکس که توانگرت نمی‌گرداند، او مصلحت تو را از تو بهتر می‌داند، و هزار نقشه بریزد زمانه و نبود. یکی از آنچه در آئینه تصور ما است، آنچه خدا می‌خواهد فراهم می‌شود، دیگر چرا وقت خود و صحت خود را فدای غم و غصه نمائیم، و نانهاده نداده‌اند کسی را.

آن کسی که ایمان به تقدیر دارد، کوشش خود را بکار می‌برد تا بداند که تقصیر نکرده و مسئولیت خود انجام داده است، و آن کسی که ایمان به تقدیر ندارد خود را به آغوش غم و اندوه می‌اندازد و نتیجه‌ای هم نمی‌گیرد، در حدیث صحیح است: «وَأَعْلَمُ أَنَّ مَا أَصَابَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَكَ وَ مَا أَخْطَأَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَكَ» (و یقین بدان که آنچه که به تو رسید نبود که بتو نرسد: (رسیدنش به تو حتمی بود) و آنچه به تو نرسید نبود که به تو برسد: (نرسیدنش به تو حتمی بود).»

ه) نشاط و زنده دلی در خواندن درس با همدرسان و در مراجعه به کتاب و در بحث و بررسی.

امام إلكيَا الهَرَّاسِي: همدرس امام غزالی نزد امام الحرمین رضی الله تعالی عنهم درس خود را نود بار تکرار می‌کرد، امام ابو یوسف تلمیذ امام ابو حنیفه رضی الله تعالی عنهما: در حال گرسنگی چندین روز با فقهاء مُنَاطِرِه می‌کرد تا وجه صواب در مسأله بدست آید، که نشاط الکیا و ابو یوسف خستگی‌ناپذیر بود.

أدب ششم

أول یک علم را کامل کردن. دگر بعلم دیگر پرداختن.

طالب علم ناگزیر است، که در آغاز تحصیل علم از پرداختن به چندین علم بپرهیزد، و دنبال اختلاف علماء در مسائل را نگیرد،

دانش آموز باید به تدریج یکایک علوم را فرا گیرد، و راه خوب دانستن را از استاد خود بیاموزد.

امام غزالی فرمود: اگر استاد او مستقل نیست، که یک رأی را اختیار نماید و به تلمیذ بیاموزد، اگر استاد عادت دارد که در یک مسأله نقل اقوال چند مذهب نماید، مبتدی باید از آموختن نزد او پرهیزد، برای این که او تلمیذ را سردرگم می سازد، و او حکم نابینا را دارد، و نابینا نمی تواند که عصا کش نابینا گردد.

(از قدیم گفته اند: «هر که به یک جا، و هر که به همه جا به هیچ جا» مثلاً طالب اوّل علم نحو و صرف را کاملاً فرا گیرد و بعد به دیگر علوم پردازد، با داشت نحو و صرف آمادگی فرا گرفتن سایر علوم دیگر را خواهد داشت، علم توحید و حساب را در اوائل تحصیل فرا گرفتن، توحید باعث ادب و اطاعت در برابر فرمان خدا و رسول، و حساب باعث حسابی بار آمدن و دور شدن از بی حسابی می گردد. هم علم توحید از یقینیات است، یقین به خداشناسی و پیروی از پیغمبر را نقش دل می کند، و هیچگاه اختلاف نمی پذیرد، و هم علم حساب از یقینیات است دو تا چهار تا، نزد جمیع اقوام و ملل است.)

نزد همه اقوام و ملتها، دو دو تا چهار تا است.)

آداب هفتم:

بر یک علم کوتاهی نکردن.

(این نصیحت از پیشینیان می‌باید به آب‌زر نوشت، برای اینکه امروزه یکنفر کوشش می‌کند که در تفسیر تنها اطلاع یابد، او نه در فقه قدمی دارد و نه در حدیث، یک نفر تخصص در حدیث می‌خواهد، او تفسیر را بدرستی نمی‌داند، در فقه بیچاره است. در قدیم در امارات و در فارس علما اهل سنّت در علوم متعدّدۀ متبحّر بوده‌اند، حتی در گیاه‌شناسی و داروسازی اطلاع داشتند و گاه کسانی را که اطباء به قرص و آمپول علاج شان نمیتوانستند با داروهای گیاهی علاج شان می‌ساختند، متأسفانه از زمانی قریب افراد گیاه‌شناس که خواص دارویی آنها را می‌دانستند رفتند، و حتّی افرادی که خواصّ داغ می‌دانستند، که داغ کجا برای چه نوع بیماری است، هم رفتند.)

الحاصل دانش‌آموز نباید به یک علم اکتفا کند، بلکه آنگونه خواهان اطلاع واسع باشد که هر قدر علم فراگیرد، طالب زیاده بر آن باشد.

بنابر آن، هیچ فنی از فنون علم را ترک نکند، و هرگاه عمرش وفا کند بکوشد تا در هر فنّ مُتَبَحَّر شود، و بداند علوم همه به هم مربوطند، و اگر وقتی علمی را ندانست، با آن علم دشمنی نکند، برای

اینکه؛ چنانکه گفته‌اند: «النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا» «مردم دشمن علمی هستند، که آن را نمی‌دانند.» و در قرآن مجید: آیه ۱۱ سورة الأحقاف: «وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا أَفْكٌ قَدِيمٌ» «و کافران در حق مؤمنان گفتند: اگر ایمان چیزی خوبی بود، مؤمنان بر ماسبقت نمی‌جستند. و موقعیکه راهی بسوی ایمان و قرآن نیافتند که از نادانی، با آن دشمنی داشتند گفتند آن دروغی است قدیم» بنابر آن انواع علوم وقتی که نیّت پاک و اخلاص با آن همراه باشد یا راه رسیدن به خدا را نشان می‌دهند تا طالب راه خدا آن راه بگیرد، و یا برای گرفتن آن راه کمک می‌کنند.

أدب هشتم

اینکه در هر فنّ از فنون علم بیکباره به آن نپردازد،

تا این‌که اول تشخیص دهد، که مهمترین و سودمندترین آن‌ها کدام است؟ برای اینکه وقتی که عمر گنجایش فراگرفتن همه علوم را ندارد، باید بداند در هر علم بهترین مطالب آن و سودمندترین منافع آن بیاموزد، و آنگاه تخصص خود را در هر علمی که آن را بیشتر دوست می‌دارد و نفع عموم در آن بیشتر است قرار دهد، و علمی که رغیبی در آن ندارد، خود را به تکلف در آن نیندازد.

و باید دانست که بهترین علم همانا علم خداشناسی است، و دانائی در کتاب خدا قرآن و در سنّت رسول الله ﷺ می‌باشد و باقی

علوم که به آن دو تعلق دارد بیاموزد، پس از آن به آنچه مردم به آن نیاز دارند مثل طبّ و صنایع و کشاورزی و حساب و هندسه و امثال آنها و به خاطر بیاورد، تا بکوشد، برای این که بداند ترتیب معقول در علوم چگونه است، برای اینکه بعضی از علوم راه فراگرفتن بعضی علوم دیگرند، و موفق کسی است که این ترتیب را رعایت نماید، و اشاره به آن گذشت.

آداب نهم:

خوار نشمردن هیچ یک از علوم.

غزالی رحمته الله علیه فرمود:

نباید کسی که علم شریفی را فراگرفت، به این که علم متعلق به آخرت و کتاب و سنت و فقه را آموخت، سایر علوم را ناچیز شمارد، برای اینکه علوم همه بهم مربوطند و بعضی فرض عین و بعضی فرض کفایتند. مثال مجاهدین فی سبیل الله است که بعضی سرشان پشتیان شان هستند بعضی مرزرا ننگه داشته اند، بعضی غذای شان را تهیه می کنند، بعضی هم زخمیان را علاج می کنند، بعضی آب آشامیدنی شان تهیه می کنند، بعضی بنزین ماشین آلات را آماده می کنند، که همه وقتی که قصدشان عزّت دین خدا است همه در اجر و ثواب شریکند، و همچنان علماء درجات دارند، خدای متعال

فرمود: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»
(مجادله/۱۱)

«خداوند متعال درجه مردم با ایمان از شما مسلمانان بالا می‌برد، و مردمی را که علم داده شدند، در دنیا و آخرت، درجه‌هایشان را بالا می‌برد.»
و هر کسی که قصدش از علم خود رضای خدا به دست آوردن در نفع رسانی به خلق باشد، آن علم یقیناً مایه‌ی استفاده‌ی او و بالا رفتن درجه‌ی او می‌شود، هر علمی که باشد.

أدب دهم

ادب دانش‌آموز موقع حاضر شدن برای درس خواندن است.
وقتی که برای درس خواندن بمحضر استاد می‌آید، هیبت استاد را به خاطر داشته باشد، دل را کاملاً برای فراگرفتن درس آماده کرده باشد، تا دل او مشغول هیچ فکر دیگری نباشد، و وقتی که داخل محضر درس میشود، سلام به حاضران نماید. به آوازی که بشنوند، و استاد را بیشتر اکرام و احترام نماید، و هر جا که راه یافت بنشیند، و پارا بردوش این و آن بالا نگیرد که بصدر مجلس برسد، مگر در صورتی که به او امر نماید یا حاضران از او بخواهند جلوتر بیاید، و این ادبی است که از سرور کائنات صلوات الله و سلامه علیه آمده است. در صحیح بخاری به اسناد خود از ابی و اقد لیشی رضی الله عنه روایت

نمود: که در موقعی که رسول الله ﷺ در مسجد نشسته بودند و صحابه حاضر بودند، سه نفر آمدند. برای دو نفر آمدند بسوی رسول الله، و یک نفر رفت و نیامد، آن دو نفر که آمدند بسوی رسول الله، ایستادند نزدیک رسول الله، یکی دید گشایشی در آن حلقه‌ی حاضران رفت و آنجا نشست، و یکی پشت سر مردم نشست، موقعی که رسول الله و سلامه علیه و علی آله و صحبه از سخن خود با مردم حاضرین فارغ شد فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ عَنِ النَّفْرِ الثَّلَاثَةِ؟! أَمَّا أَحَدُهُمْ فَأَوَى إِلَى اللَّهِ فَأَوَاهُ، وَأَمَّا الْآخَرُ: فَاسْتَحْيَا فَاسْتَحْيَا اللَّهُ مِنْهُ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَأَعْرَضَ فَأَعْرَضَ اللَّهُ عَنْهُ»

«آیا شما را از آن سه نفر - که بعد آمدند - خبر بدهم، یکی از ایشان که جایی را خالی دید و در آنجا نشست، و در پناه خدا آمد و خدا او را پناه داد، آن دیگری (که پشت سر مردم نشست) شرم کرد و خدا در برابر شرم او به وی ثواب داد، و اما سومی که نیامد که بنشیند (سخنان پیامبر را گوش دهد) او روی از خدا بگردانید و خدا او از این اجر محروم فرمود.»

طالب علم وقتی که به مجلس درس استاد می‌آید، کسی را که نشسته است از جایش بلند نکند، تا خودش بجای او بنشیند. اگر کسی از جای خود بر خاست و به او پیشنهاد کرد، تا بجای او بنشیند، نپذیرد، مگر در صورتی که به فائده‌ی حاضران باشد، و میان مردمی که حلقه وار نشسته‌اند، میان حلقه نشینند. میان دو کسی که با هم

نشسته‌اند، ننشینند. مگر به رضای ایشان و حرص داشته باشد، که نزدیک استاد بنشینند، تا سخن استاد را بدرستی بفهمد و با همه حاضران مجلس استاد ادب نماید، از این راه که ادب با حاضران مجلس استاد به منزلت ادب با استاد است، مجلس درس استاد احترام خاصی دارد، نباید آن احترام را از میان برداشت، موقع نشستن برای درس آموختن به ادب بنشینند، مانند نشستن دانش‌آموزان نه مانند نشستن آموزگاران، او خود را بدون حاجت بلند نسازد، و روی او متوجه استاد باشد، برای شنیدن از او، در حضور استاد پیش از استاد جواب سؤال نگوید و شرح مسأله نگوید، که این خود یک نوع بی ادبی است که بسیاری از عوام در محضر علماء انجام می‌دهند، و ابتداء درس: به بسم الله الرحمن الرحيم، و الحمد لله رب العالمين و صلاة و سلام بر رسول الله و آل و اصحاب ایشان، دگر دعا برای علماء و مشایخ و استاد و همه مسلمانان بنماید، و گاه و اول وقت برای درس حاضر شود، که در وقت مُبَكَّر و گاه رفتن برکت و صفاء است.

و از جمله آنچه که شایسته است ملاحظه کردن و زیر نظر گرفتن آن، حالات شیخ و استاد او است، که تلمیذ کتاب نخواند، موقعی که دل استاد مشغول چیزی است، و موقعی که استاد خسته است یا مهموم است یا چرت می‌زند بسبب چیرگی خواب، و در سؤال کردن الحاح و پافشاری نکند، بلکه لطف و مهربانی بکار برده و

سؤال از استاد نکند، در جایی که محل سؤال کردن از او نیست، ولیکن نباید شرم آورد از سؤالات سودمند در اوقات مناسب آن، و هرگاه استاد از او پرسید: آیا دانستی؟ اگر ندانسته نگویید: دانستم، و خودداری نکند از گفتن: نمی‌دانم، یا نمی‌فهمم.

مجاهد رضی الله عنه گفت: دو کس نمی‌توانند علم را بدست آورد کسی که شرم می‌کند و آنچه را که نمی‌داند، نمی‌پرسد، و کسی که تکبر دارد و از راه تکبر نمی‌پرسد، آنچه را که نمی‌داند نمی‌پرسد.

عایشه ام المؤمنین رضی الله تعالی عنها فرمود: «چه خوب زنانی بودند زنان انصار، حیاء مانع ایشان نمی‌شد از پرسیدن و دانا شدن.»

خلیل بن احمد رحمه الله تعالی گفت: «جهل و نادانی میان حیاء و تکبر جای دارد، که حیاء و شرم که مانع از پرسیدن و دانا شدن باشد، جهل را به بار می‌آورد، و تکبر مانع از سؤال و پرسش باعث جهل و نادانی است» سعدی می‌فرماید:

«از امام غزالی پرسیدند: چگونه بدین پایه از علم رسیدی گفت هر چه از پرسیدنش ننگ نداشتم.»

آداب یازدهم:

حرص و مواظبت بر درس داشتن مشش بزرگوارانه طالب علم باید حریص باشد، بر فراگرفتن علم و در همه

اوقات خود مواظب درس خود باشد چه روز و چه شب، و چه در سفر و چه در شهر، و آن چنان مواظب بر نگهداری اوقات خود باشد که نگذارد، هیچ لحظه‌ای از وقت او در غیر علم بگذرد، مگر آنچه ضرورت دارد از خوردن و آشامیدن و راحت و آسودن و ورزش نمودن، برای اینکه اصحاب رسول الله ﷺ حریص‌ترین مردم برفراگرفتن از رسول الله ﷺ بودند، ابو هریره رضی الله عنه یکی از ایشان است، او از هر خرد و بزرگی از رسول الله ﷺ می‌پرسید، تا اینکه یکبار از رسول الله ﷺ پرسید: چه کسی سعادت‌مندتر است به شفاعت‌خواهیت؟! رسول الله ﷺ فرمود: می‌دانستم، کسی پیش‌تر از تو این سؤال را از من نمی‌کند؛ برای آنچه که می‌دیدم از حرص تو برای دانستن حدیث، سعادت‌مندترین مردم بشفاعت‌خواهی من کسی که لا إله إلا الله بگوید.

امام شافعی رحمته الله فرمود: مردم در علم، دارای طبقه‌های مختلف هستند، بنابراین شایسته طلاب علم است که متتهای کوشش خود را در بدست آوردن علم بسیار بکار برند، و در طلب علم دارای صبر و تحمل باشند و عوارضی و مواقعی که در این راه پیش می‌آید با صبر و حوصله آن را از جلو خود بردارند، و رسیدن به علم در نص و استنباط آن، نیت خود را خالص برای خدای تعالی قرار دهند، و از خدای متعال بخواهند تا ایشان را در بدست آوردن علم کمک فرماید، که

هیچ خیری بدون کمک خداوند میسر نخواهد شد، و واجب است بر کسی که طالب علم است ترک سُستی و تساهل نمودن و کسالت و بیحالی، بیحالی را از خود دور کردن، یحیی بن ابی کثیر گفت: «لَا يُسْتَطَاعُ الْعِلْمُ بِرَاحَةِ الْجِسْمِ» «با تن پروری علم بدست نمی‌آید.» از قبل گفته‌اند: «مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَّ وَجَدَ، وَ مَنْ قَرَعَ الْبَابَ وَجَّ وَجَّ» «کسی که چیزی را جست و جدیت در جستن آن بکار برد، آن را می‌یابد. و کسی که دری را کوید و پافشاری کرد، در برای او می‌گشایند و به خانه داخل می‌شود.» شاعر گفت:

بِقَدْرِ الْجِدِّ تُكْتَسَبُ الْمَعَالِي وَمَنْ طَلَبَ الْعُلَى سَهَرَ اللَّيَالِي
تَرْوُمُ الْعِزَّ تَنَامُ أَيْلًا يَعْوُصُ الْبَحْرَ مَنْ طَلَبَ اللَّالِي

«به قدر جد و کوشش بدست می‌آید منزلتهای بلند مرتبه، و کسی که مقامات بلند پایه را می‌خواهد، شبها بیدار می‌ماند. تو عزت و سرافرازی می‌خواهی و باز شبها می‌خوابی، کسی که می‌خواهد مروارید بدست بیاورد، در عمق دریا غوص میکند و بزیر آب می‌رود.»

و لازم است بر طالب علم که علمهائی که می‌خواند از حفظ کند، و مخصوصاً از سنین کودکی عادت از بر کردن علوم پیشه کند، که: «الْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ» «دانش در کودکی فراگرفتن و از حفظ کردن مانند نقش بر سنگ است که از بین نمی‌رود.»

خطیب بغدادی رحمته الله گفت: بهترین وقت از بر کردن علوم

سحرگاه است. دگر نیمروز دگر آغاز روز، و در وقت گرسنگی از حفظ کردن علم بهتر است از وقت شکم‌پری، و در شب از حفظ کردن بهتر است از روز و در جایی که دور از سر و صدا باشد و خلوت باشد، از حفظ کردن بهتر است؛ اما در کوچه و نزد جویهای آب و در بوستان و سبزه زار، دل مشغول آنها می‌شود و از حفظ کردن دشوار می‌گردد. و در امتیاز و برتری از حفظ کردن است که امام شافعی رحمه

الله تعالی می‌فرماید:

«عِلْمِي مَعِي حَيْثُمَا يَمَّمْتُ يَنْفَعُنِي، قَلْبِي وَ عَاءٌ لَابَطْنُ صَنْدُوقٍ، إِنْ كُنْتُ فِي الْبَيْتِ كَانَ الْعِلْمُ فِيهِ مَعِي، وَ كُنْتُ فِي السُّوقِ كَانَ الْعِلْمُ فِي السُّوقِ»،

«علم من که از حفظ دارم هر جا باشم با من همراه است و به من نفع می‌رساند، جای علم من دلم می‌باشد نه درون صندوق، اگر در خانه باشم علم من در بازار با من است، و اگر در بازار باشم، علم من در بازار با من است.»

أدب دوازدهم:

شکیبایی و بردباری و تائی و آهستگی است.

طالب علم ناگزیر است، که صبور باشد و درستی استاد را تحمل نماید، و اگر دید که استاد با او به مهر و لطیف رفتار نمی‌کند، ترک استاد نکند و بکوشد، تا از راه خوبی و ادب استاد را بر سر لطف آورد. نووی رحمته الله فرمود: «کسی که بر ذلت دانش آموزی صبر نکرد یک

عمر در سرگردانی نادانی خواهد ماند.»

و از ابن عباس رضی الله عنهما این اثر معروف است: «ذَلَّلْتُ طَالِباً فَعَزَّزْتُ مَطْلُوباً» «در حال طلب علم تحمل ذلت دانش‌آموزی نمودم، تا به عزت استادی و مطلوب بودن رسیدم» و طالب علم باید آراسته به زیور حلم آراسته باشد، عطاء بن یسار رضی الله عنه فرمود: «مَا أَوْى شَيْءٌ إِلَى شَيْءٍ أَرْيَنَ مِنْ حِلْمٍ إِلَى عِلْمٍ» «چیزی با چیز دیگر جمع کرده نشد، که زیباتر از جمع کردن حلم با علم باشد.» یعنی وقتی که علم و دانش با حلم و بردباری جمع شد، عالم حلیم سعادت دو جهان را برای خود جمع نموده است، ابراهیم بن ادهم رضی الله عنه فرمود: هیچ چیزی بر شیطان سخت‌تر از عالم حلیم و بردباری نیست، که اگر سخن بگوید، از علم و دانایی سخن می‌گوید، و اگر سکوت نمود سکوت او از حلم و بردباری است. شیطان می‌گوید: به او بنگرید، که سخنش بر من سخت‌تر است از سکوت او، دانش‌آموز باید بلند همت باشد به اندکی از علم راضی نشود. وقتی که علم بسیار برایش ممکن باشد. و لازم بر دانش‌آموزان است که واجبات امروز را به فردا نیندازند، و از حاضر کردن درسهایش غافل نشینند، و وقت خود را ضایع نسازند.

ربیع تلمیذ امام شافعی رحمهما الله تعالی می‌گوید: «لَمْ أَرَ الشَّافِعِيَّ أَكْلًا بِنَهَارٍ وَلَا نَامًا بَلِيلٍ لَا هَيْأَمَهُ بِالتَّصْنِيفِ» «من امام شافعی را ندیدم بروز که مشغول خوردن باشد، و نه به شب که بخواب باشد، برای اینکه او در فکر

تصنيف كتاب بود.» نمی خورد که در روز، به روزه داری و تألیف و شب به بیداری و تصنیف کتاب می پرداخت، خوراک او موقع افطار از روزه بود.

خطیب بغدادی گفت: «اگر تلمیذ آمد، برای درس خواندن آمد، و دید که استاد بخواب است اجازه ورود بر او نخواهد، که بیدار کرده شود بلکه صبر نماید تا استاد بیدار شود.»
بنابر آن بلند همتی و صبر و کوشش از مهم ترین وسائل کامیابی طالب علم و دانش آموز است.

به شعیبی رضی الله عنه گفته شد: این همه علم از کجا بدست آورده ای؟! گفت:

شایسته است اعتماد باید بر لطف پروردگار تعالی، و سفر در شهر یا برای ملاقات با علماء و کسب فیض از ایشان، و صبری مانند صبر شتر، و گاه رفتن به درس مانند گاه بیرون آمدن کلاغ: به اعتماد بر خدا و مسافرت برای کسب علم و صبر بسیار و صبح گاه برای درس حاضر شدن علم بسیار بدست می آید، ترجمان قرآن و حبر الأمة عبدالله بن عباس رضی الله عنهما، از جدّ و جهد و صبر و تحمل خود برای طلب علم بعد از توفیق خدای متعال و برکت دعای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چه حکایت می کند؟! رسول الله او را دعا کرد و فرمود: «اللهم علّمه الكتاب» «خدایا! علم قرآن به وی بیاموز» با این دعاء و برکت

آن فرمود:

موقعی که رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم رحمت فرمود، به مردی از انصار گفتم: بیا تا برویم و از اصحاب رسول سؤال علم نمائیم و از ایشان علم بیاموزیم تا اگر حیات باشد، بتوانیم جوابگوی سؤالات مردم باشیم، آن انصاری گفت ای ابن عباس از این کار تو تعجب می‌کنم، آیا گمان می‌کنی با اینهمه اصحاب رسول الله که وجود دارند، احتیاج کسی به تو بیفتند که از تو سؤال نماید، و حاجتش به تو بیفتند، ابن عباس گفت: او را ترک کردم و شروع کردم، به سؤال و پرسش از صحابه رسول الله ﷺ، و گاه به من خبر می‌رسد، که نزد فلانی از صحابه حدیثی از رسول الله است، می‌آمدم به در خانه او، می‌دیدم او در نیمروز خوابیده است، لنگ دوش خود را زیر سر می‌گذاشتم و می‌خفتم، تا وقتی که او از خانه بیرون می‌آید، او را ببینم و از او راجع به آن حدیث بپرسم، وقتی که او از خانه بیرون می‌آمد، مرا می‌دید و می‌گفت ای پسر عموی رسول الله ﷺ چه باعث شده که به اینجا بیایی، اگر بدنبال من نفرستادی تا خودم نزد تو بیایم، می‌گفتم: شایسته‌ترین است که من خودم نزد تو بیایم، و در خصوص آن حدیث از او می‌پرسیدم، از این سؤال و پرس علم بسیار بدست آوردم، و آن انصاری زنده بود و می‌دید مردم دور و بر من برای سؤال و پرس از من جمع شده‌اند، در آن موقع همان

انصاری گفت این جوان از من عالمتر بود، که دنبال سؤال و پرس از علماء گرفت و دانشمندی بزرگ شد، و من که همراه او نرفتم از آن علم محروم ماندم.

أدب سیزدهم

بیرون رفتن یعنی مسافرت در طلب علم:

امام بخاری رحمته الله روایت نمود که صحابی بزرگوار جابر بن عبد الله رضی الله عنهما مسافت یک ماهه سفر نمود تا رسید به عبد الله بن أنیس رضی الله عنه، و آن سفر طولانی بخاطر یک حدیث بود تا از او بشنود. جابر رضی الله عنه فرمود: به من خبر رسید که حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نزد شخصی است، شتری خریدم و بار بستم، یکماه رفتم، تا در شام به او رسیدم، دیدم که آن شخصی که روایت آن حدیث دارد، عبد الله بن أنیس است، به در منزل او رفتم به دربان گفتم: برو بگو جابر جلو در خانه است، عبد الله بن أنیس گفت: جابر بن عبد الله است گفتم بله، او بیرون آمد و مرا معانقه نمود، دست به دور گردن من آورد گفتم بمن رسیده است، حدیثی که تو آن را از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت داری، ترسیدم، بمیرم و آن حدیث را نشنیده باشم، عبد الله بن أنیس گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علیه و آله و صحبه و سلم شنیدم، که می فرمود: «يَحْشُرُ اللَّهُ النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُرَاةً» «خدای متعال مردم را روز

قیامت گرد می‌آورد، در حالیکه همه برهنه و لخت هستند.»

و این نشان می‌دهد که سفر برای طلب علم از آغاز عهد صحابه رضی الله عنهم بعد از رحلت رسول الله ﷺ شروع شده، و بسیاری از صحابه برای افزایش علم خود مسافرت می‌کرده‌اند، چنانکه سفرابی ایوب انصاری به سوی عقیبة بن عامر جهنی رضی الله عنهما در خصوص حدیث: «السُّرُّ عَلَى الْمُسْلِمِ» «پرده پوشی بر مسلم و او را رُسوا نساختن در قیامت.»

و سفر عبیدالله بن عدی به سوی علی بن ابی طالب کرم الله وجهه برای فراگرفتن علم نزد ایشان، و گفتار عبدالله بن مسعود «لَوْ اَعْلَمْتُ اَحَدًا اَعْلَمَ بِكِتَابِ اللَّهِ مِنِّي لَرَحَلْتُ اِلَيْهِ» «اگر می‌دانستم، کسی از من داناتر است به کتاب خدا که قرآن باشد به سوی سفر می‌کردم.» و اما تابعین بعد از صحابه که مسافرت‌شان در طلب علم است که یاد کرده شود، خطیب بغدادی رحمته الله از ابی العالیة از تابعین روایت می‌کند، که ابی العالیة رحمته الله گفت: «ما علم را از اصحاب پیغمبر در شهر خود می‌شنیدم اما به آن اکتفا نکردیم و سفر نمودیم به سوی آن عده از اصحاب که در شهر ما نبودند تا از ایشان بشنویم.»

به امام احمد رحمته الله گفته شد: شخصی که طالب علم است همیشه پیش یک نفر بخوابد، که دانشمند است و علم بسیار دارد، برای او بهتر است یا اینکه به شهرها سفر نماید تا از علماء آنجا هم علم

بیاموزد و بشنود و بنویسد؟! امام احمد گفت: به سفر برود تا علماء شهرهای دیگر را ببیند و از زبان ایشان بشنود و بنویسد.

سعید بن المسيّب رضی الله عنه گفت: «روزها و شبها سفر می‌کردم، در طلب یک حدیث.»

امام شافعی رضی الله عنه فرمود:

تَغَرَّبَ عَنِ الْأَوْطَانِ فِي طَلْبِ الْعِلْمِ

و سافر فی الاسفار خمس فوائد

تَفَرُّجُ هَمِّ وَاكْتِسَابُ مَعِيشَةٍ

و عِلْمٌ و آدَابٌ و صُحْبَةٌ مَاجِدٌ

«از وطن سفر کن و به غربت برو در طلب بزرگی، و سفر کن که در سفر پنج فایده است، رهائی از هَمّ و اندوه، و کسب معیشت، و بدست آوردن کار و زندگی، فراگرفتن علم، و بدست آوردن انواع آداب» (از ادب سفر، و ادب ملاقات با مردم و ادب علم آموختن، و ادب مردم‌شناسی و غیرها) و بدست آوردن شخص بزرگواری که از صحبت او علم خود را بیفزائی و راه و رسم زندگی دریابی.

أدب چهاردهم:

از کودکی دانش آموختن، و در بزرگی آن را ادامه دادن و آن را ترک نکردن.

طالب علم ناگزیر است، که خردسالی را غنیمت شمارد. در

طلب علم، برای اینکه حسن بصری رضی الله عنه گفت: (طَلَبُ الْعِلْمِ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ) «در خرد سالی دانش آموزی مانند نقش بر سنگ است، نقشی که بر سنگ باشد همیشه می ماند.»

حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما فرمود: «دانش بیاموزید و علم را فرا گیرد، که اگر امروز خردسالان قوم هستید، فردا از بزرگان آنان خواهید شد، کسی که از حفظ نمی تواند، بنویسد آنچه می آموزد، برای اینکه خردسالی وقت فراغت خاطر و آزادی دل از مشاغل دنیا است.» عمر رضی الله عنه فرمود: «در علم دانا بشوید، قبل از اینکه به بزرگی برسید، یعنی وقتی که دارای منصب و جاه شدید، فراغت از مشاغل دنیا نمی یابید، که به آموختن علم برسید.» و بخاری رضی الله عنه گفت: «و بعد از اینکه به مقام و منصب رسیدید، باز هم علم را بیاموزید، برای اینکه بسیاری از یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در بزرگسالی علم و دانش آموختند.»

عمر رضی الله عنه دانسته بود که کسی که به جاه و منصب رسید، مشاغل و مسئولیت، وقتی برای او باقی نمی گذارد، و اگر هم وقتی برای او بماند کسی که در مقام بالا است خود را مانند شاگردان نمی داند که جلو استاد زانو بزنند برای علم آموزی.

روی این اصل، امام مالک رضی الله عنه فرمود: «قاضی وقتی که از قضاوت معزول شد، نمی رود، که در صف دانش آموزان بنشیند تا

کسب علم نماید.»

ابو عبیده رضی اللہ عنہ در معنی این گفتار چنین گفت: «که علم بیاموزید و دانا در دین بشوید، موقعی که خرد سال هستید پیش از اینکه آقا و بزرگ بشوید، و بزرگی سن و مقام مانع شما از فراگرفتن علم از کسانی بشود که مقام و منصب شان کمتر از شما است.»

امام شافعی رضی اللہ عنہ فرمود: «علم و دانایی بیاموز پیش از آنکه رئیس شوی، برای اینکه وقتی که به ریاست رسیدی دیگر راهی به سوی آموختن علم و دانشمندی نمی‌یابی.»

امام محمد بن سحنون به اسناد خود روایت نمود که رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود:

«مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ فِي شَبَابِهِ اخْتَلَطَ الْقُرْآنُ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ، وَمَنْ تَعَلَّمَهُ فِي كِبَرِهِ وَ هُوَ يَتَقَلَّبُ مِنْهُ وَ لَا يَتْرُكُهُ فَلَهُ أَجْرُهُ مَرَّتَيْنِ»:

«کسی که قرآن را در کودکی و جوانی آموخت، قرآن به گوشت و خون او می‌آمیزد، و کسی که قرآن در بزرگسالی آموخت و قرآن از یادش می‌رفت و آن را ترک نمی‌کرد و تکرار می‌نمود تا بیادش بیاید او ثواب آن را به دو برابر دارد.»

و دانش‌آموز باید به آنچه از علم آموخته است اکتفا نکند هر چند در سطح بالا باشد برای اینکه زگهواره تاگور باید به دانش‌آموزی ادامه دهد، و هر روزی که در آن روز بر علم خود نیفزوده باشد، آن روز را از عمر خود بشمارد و بداند که باید حساب آن را در پیشگاه عدالت

پروردگار جواب داشته باشد.

و از داستان رفتن موسی علیه السلام نزد خضر عليه السلام برای آموختن علم نزد او پند بگیرد، که موسی علیه السلام با آنکه از پیغمبران مرسل بود و با آنکه از اولوالعزم بود، باز هم برای افزودن علم خود حاضر شد رنج سفر بر خود هموار سازد و برود نزد خضر که در مقام و منزلت کمتر از خودش بود دانش آموزد.

فرمود من پیغمبر اولوالعزم هستم و نمی‌روم، نزد کمتر از خودم شوم و دانش خود را بیفزایم، رفت نزد خضر وقتی که دانست مسائلی هست که در آن مسائل خضر از او داناتر است و با چه نوع ادب فرمود:

﴿هَلْ أَتَيْكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا﴾ (آیه ۶۶ سوره الکهف)

«آیا - اجازه می‌دهی - که با تو همراه شوم و از تو پیروی نمایم در مقابل

اینکه از آنچه خدا به تو آموخت به من بیاموزی از راه راست و علم صواب.»

امام بخاری - و غیر او - به اسنادشان از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت نموده‌اند: که ابی بن کعب گفت: شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می‌فرمود: موقعی که موسی در گروه بنی اسرائیل بود، مردی آمد و گفت: کسی را می‌شناسی که از تو داناتر باشد؟! موسی گفت: نه، خدای متعال وحی به موسی فرستاد: بله، بنده‌ی ما خضر از تو داناتر است، موسی پرسید که چگونه می‌توان به خضر رسید، تا از سؤال و پرس به خضر رسید، وقتی که به خضر رسید از خضر خواست - تا از

آنچه خدا به او آموخته - به موسی بیاموزد، خضر به موسی گفت: اگر همراه من آمدی خودت از من می‌پرس تا اینکه خودم تو را بر آن چیز که می‌خواهی درباره‌ی آن پیرسی آگاه سازم، خضر بر موسی شرط کرد؛ صبر و تسلیم و سکوت، آن شرطها را قبول نمود و آن را وابسته به خواست خدا نمود: «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا و لَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا» (آیه ۶۹ سوره الکهف)، و بنابر آن موسی و خضر شروط تعلیم و تعلم که صبر و تسلیم و اطاعت و سکوت است، بیان نمودند.

أدب پانزدهم:

حفظ و از بر کردن درس است و مذاکره (یعنی تکرار نمودن آن) شایسته دانش‌آموز است که اعتناء به دروس خود داشته باشد، و همیشه درسهای خود را آماده نماید، و وقتی که استاد آن درس را خواند، طالب علم آن را از نو بخواند، و قبل از درس خواندن درس خود را مطالعه نماید، و هر قسمتی از درس که نمی‌داند، در مقابل سطر آن اشاره‌ای نماید، تا موقع درس خواندن نزد استاد، آن را تحقیق نماید تا بدرستی معنی آن را بداند، بعد از درس آن را تکرار کند، تا آن را خوب بفهمد و هضم کند، اگر بتواند از استاد بخواهد تا موقعی که او می‌خواند استاد بشنود و صواب و خطای او را گوشزد کند، اگر به واسطه استاد نتواند، خود آنرا انجام دهد و درسی که از بر می‌کند به

تصحیح آن بوسیله استاد انجام دهد، تا هم در حفظ و هم در تصحیح درس محکم کاری آن را انجام داده باشد، و بعد از اینکه درس را تصحیح نمود و آن را حفظ کرد، به تکرار آن بپردازد، تا کاملاً ذهن نشین او شود، و تصحیح درس و تحقیق آن بوسیله استاد انجام دهد نه از روی کتاب، برای اینکه اگر بخواهد خودش مستقلاً تصحیح نماید زیان بزرگی به خود می‌رساند.

چنانکه امام شافعی رحمته الله علیه فرمود: «کسی که تصوّر نماید از روی کتاب دانا شده احکام را ضایع سازد» و مهمترین چیز در حفظ؛ فهم کامل، و حفظ کلمات یعنی بزبان آوردن آنها به گونه‌ای که از حیث نحو و صرف درست و سلامت باشد.

پس از آن با همدرسان خود مذاکره نماید، تا آنچه از حفظ کرده‌اند از بر بخوانند، و به خوبی در درس خود فکر عمیق داشته باشند، و اهمّیت بدهند. به فایده‌هایی که از آن درس بدست می‌آید، و برای مدارس و مذاکره رفقائی شایسته انتخاب نمایند.

خطیب بغدادی رحمته الله علیه می‌گوید: بهترین وقت مذاکره شب است. و بعضی از دانشمندان از بعد از نماز عشاء به مذاکره می‌نشسته‌اند و گاه دست از مذاکره نمی‌کشیده‌اند تا موقعی که اذان صبح می‌شنیده‌اند.

و امام شافعی رحمته الله علیه در این باره ابیاتی دارد:

سَهْرِي لِتَنْقِيحِ الْعُلُومِ أَلَذُّ لِي مِنْ وَصَلِ غَائِنَةٍ وَطَيْبِ عِنَاقِ
 وَصَرِيْرُ أَقْلَامِي عَلَى صَفْحَاتِهَا أَحْلَى مِنْ الدَّوْكَاءِ وَالْعُشَّاقِ
 وَأَلْمِذِينَ نَقَرَ الْفَتَاةَ لِدَقِّهَا نَقْرِي لِأُلْتِقِي الرَّمْلَ عَنْ أَوْرَاقِ
 وَتَمَائِلِي طَرَباً حَلُّ عَوِيصَةٍ فِي الدَّرْسِ أَشْهَى مِنْ مَدَامَةِ سَاقِ
 وَأَبِيْتِ سَهْرَانَ الدَّجَا وَتَبِيئْتُهُ نَوْمًا وَتَبْغِي بَهْدِ ذَاكَ لِحَاقِي
 «شب بیداریم در تحقیق و پاک کردن علوم، لذیذتر است برایم، از رسیدن

به زن جوان و خوشی دست به گردن او، و آواز قلمهایم موقع نوشتن بر
 صفحه‌های دفترها، شیرین تر است برایم از بو خوشی ساینده شده بر دو کاء
 (سنگی که بو خوشی بر آن می‌سازند) و از عُشَّاق (یعنی از آواز موسیقی عراقی).
 و لذیذتر است برایم از زدن زن جوان دست بر دَف و دائره، دست زدنم بر کاغذ تا
 رمل را از آن بریزم. (در قدیم مرکب و مداد نوشتن بزودی خشک نمی‌شده است
 این است که رمل ریز و مخصوص بر آن می‌پاشیده‌اند، تا زود خُشک شود و
 رمل و شن را از روی آن بیرون بریزند.)

و تمایل از روی خوشوقتیم هنگام حلّ یکی از مشکلات درس
 را، خوش تر است از می که ساقی میریزد، و من شب تاریک را به
 بیداری به سر می‌آورم، و تو شب را همه بخواب می‌گذرانی و با این
 حال می‌خواهی به من برسی، و فرمود:

وَالْجِدُّ يُدْنِي كُلَّ أَمْرٍ شَاسِعٍ وَالْجِدُّ يَفْتَحُ كُلَّ بَابٍ مَغْلَقٍ

«و جدّیت و کوشش هر کار خیلی دور را نزدیک می‌سازد. و جدّ و

کوشش می‌گشاید هر در بسته‌ای.»

و شایسته است که دانش آموز در درس و حفظ آن و در مذاکره و تکرار آن، مهمتر و مهمتر را در نظر بگیرد، و نخستین چیزی که آن را ابتداء می‌نماید قرآن عظیم باشد، برای اینکه سلف صالح حدیث و فقه را تعلیم نمی‌داند، مگر برای کسی که قرآن را از بر کرده بود، و وقتی که قرآن را حفظ کرد و به خوبی آن را از بر نمود، کتابهای ابتدایی هر علمی را بخواند، و در این راه هم مهمتر و مهمتر را در نظر بگیرد؛ فقه و نحو و حدیث و اصول عقاید بیاموزد، پس از آن دیگر فنون را بیاموزد و در هر علمی نزد استادی که اطلاع کامل بر آن دارد کسب علم نماید، وقتی که کتابهای ابتدائی را خواند، به خواندن کتابهای بزرگتر بپردازد (تا از ابتدائی به متوسطه به کتابهای نهائی برسد.) و هر مسأله‌ای که بنظرش غریب آمد و یا آن را دارای اهمیت دید همه آنها را یادداشت کند و بنویسد، و هر کلمه را بخوبی شرح نماید که صعوبت و سختی فهم آن مرتفع شود، و از حلقه‌های درس شیخ دور نشود، تا وقتی که شیخ به او بگوید، که در علوم متمکن شده و اجازه افتاء و تدریس دارد، و هر مسئله‌ای که فهم آن دشوار بود و دانست، آن را به همدرسان خود بیاموزد، تا اخلاص و نصیحت به همدرسان خود به جا آورده باشد. که این خود وسیله برکت در علم و عمر است با ثواب بسیار آن.

وقتی که در علوم راسخ و پایدار شد، به تدریس پردازد، و در جمع معلومات و کتب سودمند و نوشتن مشغول شود و قصد خود در همه اینها بدست آوردن رضای خدای متعال را اراده نماید. در این موقع آنچه از او علماء و یا از کتب علماء نقل می‌نماید امانت علمی و صحّت نقل را رعایت نماید، و عبارت روشن و در خور فهم در نظر بگیرد، و از عبارتهای رکیک و زننده پرهیزد، و مشکلات را به شرح آن آسان گرداند، تا صفت عالم و دانشمند بیابد که آداب آن را اکنون بیان می‌نمائیم.

بخش دوم

آداب عالم

آداب عالم: دانشمند آموزگار

خدای متعال آموزگاران و معلمین این اُمَّت را «رَبَّانِينَ» نامید چنانکه در آیه ۷۹ آل عمران فرمود: «وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ» بخاری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - تعلیقاً - معنی ربانیین را چنین بیان فرمود «ربانی کسی که مردم را تعلیم و تربیت می‌دهد، با آموختن علم کوچک به ایشان پیش از علم بزرگ» [یعنی ابتداء مسایل ابتدایی را که در خور فهم طالب است به او می‌آموزند تا به تدریج به مسایل نهایی برسند] و از ابن عباس رضی اللہ عنهما نقل شده که فرمود: معنی «کونوا ربانیین: کونوا حُكَمَاءَ فُقَهَاءَ» «مردمی بردبار و دانا باشید.» و امام محمد بن جریر طبری چند معنی در تفسیر آن آورده از آن جمله: «كُونُوا حُكَمَاءَ عُلَمَاءَ» «کونوا حُكَمَاءَ أَتْقِيَاءَ» «دانشمندان با حکمت باشید» «حکیمان پرهیزگار باشید» آنگاه گفت: دانشمند به فقه و حکمت از مصلحان، مردم را پرورش می‌دهد به آموزش خیر و دعوت‌شان به سوی آنچه خیر و مصلحت‌شان در آن است.

رَبَّانِي: کسی است که علم و فقه را با بصیرت و مردم‌داری و تدبیر و ایستادگی به امور مردم همه را با هم جمع کرده باشد، و مردم

را به کاری وادارد که صلاح دین و دنیایشان در آن باشد.

غزالی رحمته الله علیه فرمود: کسی که دانا شد و عمل به علم خود نمود و علم خود را به مردم آموخت، او است که در ملکوت آسمانها بزرگ خوانده می شود، برای اینکه او مثل آفتاب است که روشنی به غیر خود می دهد، و خود نیز روشن است، مانند مسک که غیر خود را خوشبو می سازد و خود نیز خوشبو است. بنابر آن کار آموزش و پرورش کاری است بس بزرگ و گران قدر، کسی که خدای متعال او را وظیفه تعلیم و تربیت و از امانت بزرگی به گردن او نهاده است، و میراث پیغمبران به او داده است.

ابن ماجه رحمته الله علیه به اسناد خود روایت نمود: که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روزی از خانه بیرون آمد و به مسجد داخل شد، دید مردم در دو حلقه نشسته اند، مردم یک حلقه قرآن می خوانند و دعا می کنند و از خدای متعال خواسته های خود را می خواهند و مردم حلقه دیگر دانش می آموزند و تعلیم می دهند، یعنی قسمتی از ایشان دانش آموز و قسمتی آموزگارند، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همه مردم این دو حلقه راه خیر گرفته اند، اینان قرآن می خوانند و دعا می کنند و از خدا خواهش می کنند، اگر خدا بخواهد آنچه می خواهند به ایشان می دهد، و اگر نخواهد نمی دهدشان، و اینان که دانش آموز و آموزگارند من آموزگری فرستاده شده ام و با ایشان نشست. و ابن ماجه رحمته الله علیه روایت نمود که

رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که به مسجد من آمد، و آمدنش فقط به خاطر این بود، که کاری خیر بیاموزد و یا تعلیم دهد، او به منزلت کسی است که جهاد فی سبیل الله می نماید.»

روی این اصل علماء دینهای بسیار و وظیفه‌های مهم برای علماء یا کرده‌اند، که مختصر آنها را می آوریم.

أدب یکم:

ادب عالم است با خودش و ادب عالم است با علم خود و در نظر گرفتن
خدای متعال،

و آن ادب چنین است که قصد او از تعلیم و تربیت و تدریس فقط
بدست آوردن رضای خدای متعال باشد و قصدش هیچگونه غرض
دنیوی نباشد، که نخواهد از آنراه، مال یا جاه یا شهرت یا کار بدست
آورد، برای اینکه امام شافعی رحمته الله فرمود: دوست می‌دارم همه مردم
علم را از من بیاموزند و یک حرف هم به من نسبت ندهند، یعنی علم
از من بیاموزند و نگویند که علم از شافعی آموختیم.

و امام ابو یوسف تلمیذ ابو حنیفه رحمته الله می‌فرمود: ای مردم
قصدتان را از بدست آوردن علم، رضای خدای تعالی قرار دهید،
برای اینکه در هر مجلسی که من به قصد تواضع و فروتنی و اخلاص
لرب العالمین نشستم، از مجلس بلند نشدم، مگر در حالی که بر همه
تفوق داشتم، و هر مجلسی که در آن نشستم به قصد این که بر مردم
تفوق بجویم، از آن مجلس در حالی بلند نشدم مگر در حال رسوایی و
کمتری از حاضران، و شایسته عالم و دانشمندان است که آراسته
باشند به صفاتی که شرع مطهر اسلام به آن امر فرموده و خصلتهای
پسندیده‌ای داشته باشند که شریعت بر آن ترغیب نمود.

بنابر آن دارای زُهد باشد، و مقصود از زهد این نیست که تارک دنیا باشد، بلکه مقصود زهد این است که دین و هیبت خود را نگهدارد نه اینکه مالی در دست او نباشد، زهد که دل او غنی باشد و طمع دنیا بر دل او چیره نشود، برای اینکه هر جا که طمع آمد ذلّت و خواری همراه است، زاهد که دلش بیاد خدای عزّ و جل آباد است بگو دستش از مال دنیا پر باشد.

امام شافعی رحمته الله فرمود:

أَمْتُ مَطَامِعِي فَأَرَحْتُ نَفْسِي وَمَنْ يَتَّبِعْ مَطَامِعَهُ يَهُونُ
وَأُحْيِيْتُ الْقُنُوعَ وَكَانَ مَيِّتاً وَفِي إِحْيَائِهِ عَرْضِي مَصُونُ
إِذَا طَمَعُ يَحِلُّ بِقَلْبٍ عَلَنَتُهُ مَهَانَةٌ وَعَلَاهُ هُونُ

طمعهای خود را از میان برداشتم و خود را آسوده ساختم، و کسی که پیروی طمعهای خود نماید، خوار می‌گردد. و قناعت را زنده کردم در حالی که قناعت مرده بود، و زنده کردن قناعت شرفم محفوظ است. برای اینکه هر گاه طمع بر دلی چیره شد، آن دل را فرا مگیرد ذلّت و خواری.

و آنکه دانشمند خوشرو و بردبار و شکيبا و پاک باشد، و همیشه باورع و پرهیزگاری و سنگینی و وقار و تواضع و فروتنی همراه باشد، و از خنده بسیار پرهیزد که آن باعث مُردگی دل است. و از مزاح و شوخی زیاد دوری بجوید، که آن باعث رفتن هیبت است، و مُتَنَهَائِی پرهیز و حَذَر از کینه و حسد و ریاء و خود پسندی و

خوارشمردن دیگران نماید، هر چند مردم خیلی در مقام و منزلت پایین تر باشند.

و شایسته عالم است که نمای ظاهر او هم آراسته باشد. تن و لباس او پاک باشد و بوی خوش باشد به نظافت بدن خود برسد و بوی بد را از خود دور کند و به موی سر و ریش برسد، و کاری کند که از ظاهر و باطن مقتدای مردم باشد، در حدیث صحیح مسلم رَضِيَ اللهُ عَنْهُ آمده است، که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ»: «در همه آثار قدرت پروردگار متعالی زیبایی آشکار است، برای اینکه خدای متعال زیبایی را دوست دارد.»

حاصل اینکه عالم باید به آداب شریعت پای بند باشد، و نظرش همیشه به سوی پروردگار، تا فرموده خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ» «خدا را آنچنان عبادت نمایی، که گویا او را می بینی» وقتی که چنین نمودی از جمله محسنان و نکوکاران خواهی بود. و آنچه برای عالم ضرورت دارد، این است که علم خود را خوار نسازد، و خود برای تعلیم به منزل دیگران نرود، و شعار قدیم: «الْعِلْمُ يُؤْتِي وَلَا يَأْتِي» «دیگران به سوی علم می روند و علم به سوی کسی نمی رود» را نگاهدارد. چنانکه خلفاء و ملوک از علماء می خواستند، تا بروند به خانه شان و ایشان را تعلیم دهند، و جواب علماء این بود که خلیفه و یا ملک باید خودش نزد عالم بیاید برای آموختن علم، تا قداست علم

محفوظ بماند و شکوه علم از دست نرود.

چنانچه امام شافعی رحمته الله فرمود:

هَمَّتِي هَمَّةُ الْمَلُوكِ وَ نَفْسِي نَفْسٌ حُرٌّ تَحْسِبُ الْمَذَلَّةَ كُفْرًا
وَ إِذَا مَا قِنَعْتُ بِالْقُوْتِ عَمْرِي فَلِمَاذَا أَزُورُ زَيْدًا وَ عَمْرًا؟

همت من، همت پادشاهان است، و روح من روح مرد آزاده‌ای است که خواری کشیدن را کُفْر می‌داند، و موقعی که من به قوت و خوراک ساده قانع هستم، چرا دیدار زید و عمرو بروم و فرمود:

عَزَلِيَّ ثِيَابُ جَمْعِ يَعُهَا
بِفَلْسٍ لَكَانَ الْفَلْسُ مِنْهُنَّ أَكْثَرًا
وَ فِيهِنَّ نَفْسٌ لَوْ تُقَاسُ بِبَعْضِهَا
نُفُوسُ الْوَرَى كَانَتْ أَجَلًّا وَ أَكْبَرًا
وَ مَا ضَرَّ نَضَلَ السَّيْفَ اخْلَاقُ غَمْدِهِ
إِذَا كَانَ عَضْبًا حَيْثُ وَ جَسَدُهُ فَرَى

بر من جان هائی است که اگر بیک فلس فروخته شوند، قیمت یک فلس از آنها بیشتر است و در همین لباس کهنه، جسم و جانی است، که اگر جان همه مردم معاصر با بعضی از او قیاس گرفته شود، آن جسم و جان از همه آنها با شکوه‌تر و بزرگتر است، و چه زیانی به دسته شمشیر می‌رساند کهنه بودن غلاف آن، وقتی که آن شمشیر بُرُنْدَه است بهر طرف آن را بفرستی می‌برد.

الحاصل: عالم باید عزت نفس داشته باشد، و اگر چه مال او

اندک باشد، خود را و علم خود را به خاطر مال، خوار نسازد.
 امام شافعی رحمته الله، ترغیب فرمود به بیرون رفتن از شهری که علم
 در آن قدر و قیمتی ندارد، هرگاه نتواند عزّت و سرافرازی را به سوی
 علم باز گرداند.

از فضیل بن عیاض رحمته الله حکایت کرده‌اند که گفت:

من بر سه کس رحم می‌آوردم: کسی که در مردم عزیز و سرافراز
 بود و به ذلّت افتاد، و کسی که توانگر بود و در قوم خود عزّتی داشت
 و به فقر افتاد، و عالمی که دنیا او را بازیچه قرار داد.

حسن بصری رحمته الله فرمود: عقوبت علماء مُرْدَنِ دلهای ایشان
 است، و مردن دلهای که دنیا را بعمل آخرت بجویند؛ یعنی دین باید
 باعث سرافرازی شخص باشد، کسی که دین خود را به مردم فروخت
 دین خود را از دست داده و آخرت خود را تباه نموده است.

سفیان ثوری رحمته الله فرمود: پناه می‌بریم از فتنه‌ی جاهل، و از
 فتنه‌ی عالم فاجر، که فتنه هر یک از این دو باعث به فتنه افتادن هر
 فتنه زده‌ای است، [یعنی وقتی که نادانی باعث عزّت و ارجمندی
 است و این خود باعث گمراهی دیگران می‌شود. و عالمی که فاسق
 باشد مردم تصوّر می‌کنند که فسق و فجور و گنهکاری اهمیتی ندارد و
 به انواع فجور و فسق دچار می‌گردند].

سیدنا علی کرم الله تعالی وجهه فرمود: «قَصَمَ ظَهْرِي رَجُلَانِ:

عَالِمٌ مُّتَهَنِّتٌ، وَ جَاهِلٌ.»

جاهل مردم را می‌فریبد، می‌اندازد از عبادت‌کاریش، و عالم مردم را به غرور می‌اندازد از پرده دَرِیْش، کمر مرا دو کس شکستند؛ عالمی که پرده ستر و حیاء خود را دریده: (بی شرمانه به معاصی می‌پردازد) و نادانی که عبادت‌کار است. [از جهل خود سنّت و فرض را از هم تشخیص نمی‌دهد، به سنّت می‌چسپد و فرض را ترک می‌کند.]

أدب دوم:

أدب عالم در درس و در کار.

شایسته عالم این است که هیچگاه از علم غفلت نوزد، همیشه آن را مطالعه نماید و به خاطر بسپارد، و همیشه کوشا باشد، در خواندن خود و بدیگری خواندن، و در مباحثه و تحقیق، و نوشتن به صورت تعلیق بر کتابهای مورد مطالعه و تحقیق او، و کوشش نماید، برای تصنیف کتابهای سودمند، و کوتاهی ننماید و قصور نوزد در زیاد کردن معلومات خود، و رسیدن به عمق علوم.

ابن عدن گفت: سه چیز را دوست می‌دارم برای خودم و برادرانم: این قرآن که شخص از روی تدبّر و عاقبت اندیشی آن را بخواند و فکر خود در آن بکار ببرد، که نزدیک میشود، به اینکه علمی

را دریابد که نبود که آن را بدانند، و این که سنت و حدیث پیغمبر ﷺ که طالب آن باشد برای فهم آن سؤال و پرس نماید، سوم اینکه کاری به کار مردم نداشته باشد، مگر در خیررسانی ب مردم. و عالم کسی است که خودداری نمی کند، از آموختن از کسی که کمتر از او است، سعید بن جبیر رضی الله عنه گفت: عالم همیشه عالم است مادامی که از تعلم دست نکشیده باشد، برای اینکه هر وقت دست از آموختن کشید و گمان کرد که او مستغنی و بی نیاز از آموختن است و آنچه می داند برای او کافی است، آنوقت است که از همه نادان تر است.

نووی رضی الله عنه گفت: بسیاری از علماء پیشینان آنچه نمی دانسته اند، از تلامذه و شاگردان شان می آموخته اند.

از قدیم گفته اند: «يُوجَدُ فِي النَّهْرِ مَا لَا يُوجَدُ فِي الْبَحْرِ» گاه است که در رود خانه چیزهایی پیدا می شوند که در دریا بدست نمی آید.

و در صحیح بخاری و مسلم رحمهما الله تعالی به ثبوت رسیده که رسول الله ﷺ سوره ی «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا» بر اَبِي بن کعب خواند و فرمود: خدا به من امر فرمود؛ این سوره را بر تو بخوانم. یعنی رسول الله ﷺ به اَبِي بن کعب رضی الله عنه فرمود: من سوره ی لم یکن می خوانم و تو قرائت من بکش.

رسول الله ﷺ بر اَبِي ابن کعب سوره را برای این نخواند تا حفظ و درستی قرائت زیاد شود، برای اینکه او رضی الله عنه با جبرئیل علیه السلام

مُدَارسه داشت، ولیکن قصد رسول اللّٰه تعلیم اُمّت بود، تا کسی از استفاده از کمتر از خود امتناع نرزد.

علماء از این حدیث استنباط کرده‌اند، از آن جمله تواضع و فروتنی است، و اینکه کسی که مقام برتری دارد از کمتر از خود در خواندن علم امتناع ننماید، و این که کسی که معصوم است، از غیر معصوم در خواندن بر او و مدرسه با او، مایه افتخار غیر معصوم را فراهم کرد، و این که اُمّت مرحومه است، که همیشه عنایت خدای متعال با او همراه است و رسول اللّٰه مایه تشریف اُمّت خود را فراهم می‌فرماید و این که علماء اُمّت تا چه حدّ نزد خدا و رسول قدر و قیمت دارند، که خدا به پیغمبرش امر می‌فرماید تا او بخواند و عالمی که پیرو او است گوش به قراءت ایشان بدهد، و غیر اینها چنانکه در کتابهای بزرگ مفصلاً یاد شده است.

أَدَبِ سَوْمٍ:

ادب عالم با تلامذه و شاگردان او است.

و معلم ناگزیر است از این که این آداب را با شاگردان خود رعایت نماید، به این که تلامذه خود را، بمنزله اولاد خود بداند، چنانکه رسول اللّٰه ﷺ من برای شما مانند پدر برای فرزندان هستم. روی این اصل: شاگردان خود را اخلاص و صدق و پاکدلی و

در نظر گرفتن رضای خدای متعال تعلیم دهد. و شاگردان خود را به فراگرفتن علوم تشویق نماید، و ایشان را بیاموزد که از وقت خود کمال استفاده را بکنند و نگذارند لحظه‌ای از وقت‌شان بیهوده تلف شود. و این که معلّم دارای سینه گشاده و تحمّل باشد و مصلحت شاگردان را در نظر بگیرد و اگر وقتی از یکی از ایشان نشانه‌ی بی‌ادبی سرزد او را از این کار بپرهیزاند، و در ضمن آنچه را برای خود دوست دارد، برای شاگردانش دوست بدارد.

عبدالله بن عباس رضی الله عنهما فرمود: گرامی‌ترین مردم نزد من کسی است، که از صف مردم می‌گذرد و می‌آید و پیش من می‌نشینید، اگر می‌توانستم، نمی‌گذاشتم پشه بر او بنشیند. و ناگزیر است معلّم از اینکه فرق میان غنی و فقیر از شاگردانش نگذارد.

امام محمد بن سحنون رحمته الله به استاد خود از سیف بن محمد روایت نمود که سیف گفت: ما نزد سعد خفاف نشسته بودیم، که پسرش با چشم گریان آمد؛ سعد به پسرش گفت: چرا گریه می‌کنی، پسرش گفت: معلم مرا زده است، سعد گفت من این حدیث را برای شما روایت می‌نمایم: عِکْرَمَةَ: (مولی این عباس یعنی برده ابن عباس) به من خبر داد که عباس گفت: که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: پست‌ترین امّت افرادی هستند که معلم خردسالان هستند و کمتر رحمت و مهر با

یتیم دارند، و درشتخوترین مردم با مسکینان هستند. رسول الله ﷺ روشن فرمود: که معلّمان خردسالان که بهترین افراد امت هستند، در میانشان افرادی می‌آیند که از جدایی گذاشتن میان غنی و فقیر و بی مهوری به یتیم از پست‌ترین امت قرار می‌گیرند.

زدن معلم به خردسالان و آداب دیگری در مورد نونهالان

محمد بن سحنون رحمته الله گفت: وقتی که معلم دید یکی از نوآموزان می‌خواهد ولگردی نماید و قرآن نخواند، درست است که معلم او را بزند، اما حدّ آن فقط تا سه چوب است، و نباید زدن بر رو و یا سر باشد، و نباید زدن شدید باشد.

محمد بن سحنون از استاد خود روایت نمود که رسول الله ﷺ فرمود: ادب دادن شخص فرزندش را بهتر است برای او صدقه دادن،

و محمد بن سحنون گفت: معلّم باید به فکر شاگردانش باشد، و واریسی شان نماید، و دفتر حضور و غیاب داشته باشد، تا اگر یکی از شاگردانش حاضر نشد، به ولی او خبر بدهد که امروز فرزندت نیامده است. و معلم خود را از هر کار دیگر فارغ سازد تا برسد به شاگردانش، و وقت دروس را معین نماید، وقت نوشتن، وقت حساب و ریاضیات، وقت علوم عربیه، وقت حسن خط، وقت تفسیر و حدیث

و فقه و اصول و و غیرها.

و همیشه یادآوری شاگردان نماید که در همه کارشان نظم را رعایت کنند، تا همیشه افرادی منظم باشند و وقت خود را از روی نظم تقسیم نمایند، تا بخواندن و نوشتن و طاعت و استراحت همه به وقت خود برسند. گفته شده است: نظم اولین قانون کائنات است، و همه آنچه در دست بشر هست همه از نظم دقیق بر خوردارند، ماه و خورشید و ابر و باد و فلک همه از روی نظم است که پایدارند، و برای امور دنیا هیچ چیز سودمندتر از نظم نیست، و آن کسی که کارهای خود را تنظیم نموده همیشه آسوده خاطر است. و به شاگردان تعلیم دهد که کار امروز را به فردا نیندازند، که بیشتر ضایع شدن حقوق را امروز و فردا کردن است.

و در سخنی که بخاطر دارم و اما نمی دانم گوینده آن سخن کدام است: «وَيْلٌ لِّلْكَاسِبِ مِّنْ غَدٍ وَ بَعْدَ غَدٍ». «وای به حال پیشه‌ور از امروز و فردا کردن.»

و بجا است که روز پنجشنبه برای مراجعه قرار دهد تا دانسته شود که ظرف یک هفته چه معلوماتی اندوخته‌اند. و درست نیست که معلم شاگردان را به کارهای شخصی خود مشغول سازد.

نووی علیه السلام در کتاب گرانقدر خود مجموع آورده است: که در حدیث است «لَيْسُوا لِمَنْ تُعَلَّمُونَ وَ لِمَنْ تَتَعَلَّمُونَ مِنْهُ» «مهربان باشید با

شاگردان که به آنها تعلیم می‌دهید و با استادان که از ایشان درس می‌آموزید،
مهربان باشید.»

و در مجموع آورده است از عائشه رضی الله عنهما که رسول
الله ﷺ یاران خود را کُنَّیَه می‌داد برای بزرگداشت‌شان، (کینه
کلمه‌ای است که با اَب و ام آغاز می‌شود، مثل ابو عبدالله، و امّ کلثوم،
چنانچه عایشه رضی الله عنهما را با اینکه فرزندی نداشت او را امّ
عبدالله: کُنَّیَه داده بود و هر کدام از یاران که نام مناسب نبود نام او را به
نام خوبی تبدیل می‌فرمود.)

و سفارش رسول الله ﷺ درباره طلاب علم معروف است؛
ابن ماجه به اسناد خود از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت نمود: که
پیامبر ﷺ فرمود: «سَيَأْتِيكُمْ أَقْوَامٌ يَطْلُبُونَ الْعِلْمَ فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمْ فَقُولُوا
هُم: مَرَحِبًا مَرَحِبًا بِوَصِيَةِ رَسُولِ اللَّهِ وَأَقْنُوهُمْ: اَي عَلِّمُوهُمْ»، «به زودی
مردمی پیش شما می‌آیند که طالب علم هستند، وقتی که ایشان را دیدید
بگویند: خوش آمدید، خوش آمدید، ای کسانی که رسول الله ﷺ درباره شما
سفارش فرمود که علم به آنان بیاموزید» [کلمه اَقْنُوهُمْ: شاید اَفْتُوهُمْ به معنی
عَلِّمُوهُمْ باشد.]

و شایسته معلم است که راه انصاف داشته باشد، همراه
شاگردانش و غیرشان، تا اگر در مسأله‌ای حَقّ با آنان باشد اعتراف به
آن نماید.

و در این مطلب، داستانهای از سیدنا عمر و سیدنا علی رضی الله عنهما نقل شده که می‌رساند ایشان راه انصاف گرفته بوده‌اند. و باید معلم درس شاگردان از کارهای شخصی خودش مقدم بدارد، و علم و مال و جاه خود در راه تعلیم و تربیت تا آنجا که مقدور است بکار ببرد، و هر کدام از شاگردان را که دید دارای امتیاز است به فضل و علم او را به کُنیه و احترام یاد فرماید، و کوشش کند که مسائل را از آسانترین راه آن به ایشان بیاموزد، و به ایشان یادآور شود که هیچگاه بدون تحقیق و قبل از رسیدن به درجه افتاء هیچگاه به خود اجازه فتوی ندهند، و شاگردان خود را طوری تربیت نماید که از گفتن نمی‌دانم در آنچه نمی‌دانند خودداری نکنند.

أدب چهارم:

نگرفتن مزد در مقابل تعلیم و درس دادن،

بهرتر آن است که معلم در برابر تعلیم خود مزدی نگیرد، تا اقتداء بر رسول الله ﷺ نموده باشد، و قصد از تعلیم خود این ننماید که بخواهد از او سپاسگذاری و تمجید نمایند، بلکه تعلیم خالص برای خدا و به قصد نزدیک شدن به درگاه خدای متعال قرار دهد، خدای متعال فرمود: ﴿أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

این آیه در سوره الشعراء از زبان چندین پیغمبر آمده است، یعنی «من بر تبلیغ

رسالت از شما مزدی نمی‌خواهم، مزد و ثواب من همانا بر پروردگار جهانیان است.»

با این حال محمد بن سحنون گفت: اگر معلّم در برابر تعلیم خود مزد بگیرد حق دارد برای اینکه مردم برای امرار معاش خود به آن نیاز دارند.

آداب پنجم:

آداب نصیحت و پند گفتن است:

برای این که واجب معلّم است که نصیحت را از دانش‌آموز دریغ ندارد.

امام غزالی رحمته الله علیه فرمود: نصیحت معلم به دانش‌آموز این است که نگذارد پیش از اینکه طالب علم به مقامی برسد ادّعاء آن نماید، و نگذارد که قبل از دانستن علم ظاهر و آشکار به علمی که نهان است و برای فراگرفتن آن کوشش بسیار می‌خواهد بپردازد، (برای اینکه در علم باید پله پله بالا رفت) و شاگرد را آگاه بسازد که مقصود از علم نزدیک شدن به خدای متعال است، نه فخر فروشی و مباهات و ریاست‌طلبی و همچشمی کردن است، و استاد باید چه در ترغیب و چه در منع، در هر دو حال مهربان باشد و آداب زبان و قلم را نگهدارد، و اگر از طالب علم حرکتی رخ داد که با اخلاق پسندیده مخالف

است، تصریح ننماید بلکه به طریق تعریض که بگوید بعضی مردم نا فهم هستند که احترام پدر را آنچنانکه باید بجا نمی‌آورند، و منع کردن هم به مهربانی انجام دهد نه به تویخ و سرزنش، برای اینکه تصریح و فاش گفتن جرأت بر هجوم را می‌افزاید، و بهترین ادب همانا ادب قرآن است: در اول جزء ششم فرمود: ﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ﴾ «خدا دوست نمیدارد گفتار زشت را آشکارا گفتن».

آداب ششم:

ادب به تدریج و کم کم دانش آموز را دانا ساختن است

شایسته معلم این است که عقل و فهم و تیزهوشی دانش آموز را بسنجد و به قدر فهم و عقل او بوی بیاموزد، و درسی که فهم تلمیذ به آن نمی‌رسد به او نیاموزد، برای اینکه در حدیث است: «أَنْزِلُوا النَّاسَ مَنَازِلَهُمْ» «مردم را به حسب منزلت و عقلشان گرامی بدارید و تعلیم کنید.» (رواه ابو داود)

و در فرموده سرور انبیاء صلوات الله و سلامه علیه: «مَنْ خُنَّ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُنَزِّلَ النَّاسَ مَنَازِلَهُمْ وَ نُكَلِّمَهُمْ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ.» (۱)

«به ما پیغمبران امر شده است که مردم را به حسب منزلتشان

منزل دهیم و به قدر عقلشان با ایشان سخن بگوئیم.»
 امام بخاری رحمته الله علیه در دو جاز صحیح خود آورده است که رسول
 الله را گاه گاه پند و موعظه می فرمود: تا خسته نشوند، یکم: باب «ما
 كان النبي صلى الله عليه وآله يتخوئهم بالموعظة والعلم كي لا ينفورا.» «بابی است در بیان
 اینکه رسول الله صلى الله عليه وآله گاه گاه ایشان را پند می فرمود. و علم می آموخت، تا
 نفرت نکنند.»

دوم: «بابٌ مَنْ جَعَلَ لِأَهْلِ الْعِلْمِ أَيَّاماً مَعْلُومَةً» «بابی است در بیان
 این که برای اهل علم روزهای مخصوصی قرار داد برای تعلیم شان.»
 معلم باید این آداب های بلند پایه و متعالی را در نظر بگیرد، و
 آداب هائی که از خاتم الانبیاء صلى الله عليه وآله آمده به وقت رعایت نماید،
 امام محمد بن سحنون رحمته الله علیه از علماء مذهب مالکی متوفی سال
 ۲۵۶ هجری قمری فرمود:

معلم باید روزهای هم برای مرخصی قرار دهد و بگذارد
 کودکان در آن روزها راحت نمایند، مثل روز جمعه و بعد از ظهر روز
 پنجشنبه، و عید فطر و سه روز بعد آن و عید قربان و سه روز یا پنج
 روز بعد آن مرخصی برای کودکان قرار دهد.

امر تعلیم و تربیت، امری است فوق العاده مهم، که معلم باید
 حکمت داشته باشد و به هر کدام از طلاب و عوام آنچه در خود فهم
 او است بفهماند.

و هر یک از علوم که به احکام شرع پای بند باشد، و در عقیده آنچه از سلف صالح آمده پذیرفته، و در عمل نکوکار است، همین برای او کافی است و شایسته نیست که ذهن او مغشوش کرده شود.

أدب هفتم:

ادب عالم همراه کتابهای مفید و سودمند است.

پیشینیان کتاب را بهترین همنشین می دانسته اند، به دانشمندی گفته شد: از تنهایی وحشت نداری او گفت: چگونه به وحشت اتم و همه نوع انیس و دلگیر با من همراه است، گفته شد همه نوع اُنس و دلگیری کدام است، گفت: کتاب که مطالعه آن وحشت را ببرد و اُنس آورد. مولوی عبدالرحمن جامی رحمته الله فرمود:

انیس کنج تنهایی کتاب است فروغ صبح دانائی کتاب است بود بی مزد و منت اوستادی که بگشاید برت هر دم گشادی یکی از دانشمندان گفت: الله اکبر، چه زیبا است کتاب، چه دلگیر خوبی که: شگفتیهای آن تو را ادب می آموزد، و طُرْفَه های آن تو را شادمان سازد، و مَلَح فکاهیات و نوادر آن یعنی حکایتهای شوخ و خوشمزه ی آن تو را می خنداند، کتاب انیس انسان است وقت خوشی و تمتع انسان است در تنهایی است، و از ارمغان و تحفه انسان است در وقت نشاط و سر دماغ بودن، و رهائی انسان است از اندوه و

دلخوشی انسان در وقت غم و ناخوشی، و نگهدار انسان است از همنشین بد است، باغ مجلس و بستان دردست، و مؤنسی که همیشه با انسان همراه است؛ و حکایت‌های آموزنده آن، از شهوت‌های ناروا جلو می‌گیرد، و به اخلاق و رفتار صالحان آشنا می‌سازد، و راه سعادت جلو انسان باز می‌کند.

روی این اصل و اهمیتی که کتاب دارد، شخصی عالم باید در هر فن و علم، کتاب‌های مورد نیاز خود بدست آورد و نگهدارد، و مخصوص کتاب‌هایی که مراجع هستند و ناگزیر از مراجعه به آنها و استفاده از آنها است، و اگر نتواند بعضی از کتابها را خریدن، آنها را باید به خط خود بنویسد برای اینکه سلاح عالم کتاب او است، و از جمله آنچه شایسته علماء و دانشمندان و معلمان است، اینکه کتاب را از تلامذه خود و از دوستان خود دریغ ندارند، و کتاب به ودیعت در اختیارشان بگذارد، و وظیفه‌ی کسی است که کتابی را به ودیعت گرفت این‌که کتاب را در وقت آن به صاحب کتاب مرجوع بدارد؛ برای اینکه گرفتن کتاب و برنگرداندن آن باعث می‌شود، کتابداران کتاب را به ودیعت به اهل علم ندهند و این خود باعث منع از خیر بزرگی است.

و از دانشمندان بزرگ اقوام بسیار آمده است در پرهیز از برنگرداندن کتاب به صاحب آن.

نووی ﷺ فرمود: معتمد این است؛ که کتاب به عاریت دادن به کسی که اهل کتاب است و ضرری از آن به صاحب کتاب نمی‌رسد، مستحب است، و از وکیع ﷺ روایت داریم؛ که اول برکت حدیث در عاریت دادن کتاب حدیث است.

و از سفیان ثوری ﷺ روایت داریم؛ که کسی که بخل بعلم ورزید، دچار یکی از سه چیز می‌شود، اینکه آن علم را فراموش کند و از یادش برود، و یا اینکه بمیرد و از علم خود نفعی نبرد، یا اینکه کتابهایش از بین برود، و مستحب است سپاسگذاری و تشکر از کسی که کتابی به او به عاریت داد و برگرداندن بعد از استفاده از آن بدون تأخیر، برای اینکه معطل کردن کتاب و برنگرداندن آن به صاحبش ظلم، است و گنهکاری.

از خدای متعال مسألت می‌نمائیم، که اعمالی را که توفیق بر آنها کرامت می‌فرماید، از او مسألت می‌نمائیم که آن اعمال را خالص لوجه قرار بدهد، و به درجه قبول برساند. و حسبنا الله و نعم الوکیل
 إِنَّه نعم المولى و نعم النصير، و صلى الله وسلم و بارك على المبعوث رحمةً
 للعالمين و على آله و صحبه أجمعين و الحمد لله رب العالمين.

وقع الفراغ منه عصر چهارشنبه يوم الأربعاء ١٦ من ذیحجة الحرام سنة
 ١٤١٥ هجرية قمرية ببلدة دبي المحروسة